

## داریو مخادو: «امروز چپ بودن چه معنی دارد؟»

رفقا و دوستان عزیز! تلخیص کنونی از نیشته فیلسوف پژوهشگر کوبایی است که بدون شک متن کامل این پژوهش مشرح تر از این سطور است و در شماره بعدی آینده، ارگان مرکزی نهضت آینده افغانستان (شماره ۵۱) به نشر می رسد. تقاضای دوستانه و رفیقانه من این خواهد بود تا کوره راه ها را گذاشت و در میدان مبارزه حق و باطل به خاطر نجات مردم رنج دیده افغانستان در یک تشکل هر چه وسیعتر متحد شد و در برابر هیولای سرمایه به مقاومت پرداخت. (برگردان)

خیلی خورسندم از اینکه نیشته من به زبان آلمانی برگردانی شده و در سایت شما به نشر می رسد. این مطلب را «داریو مخادو» به مسوولان سایت انترنتی کمونیست (۱) می نگارد.

دوکتور «داریو. ال. مخادو رودریگس» باشنده هاوانا پروفیسور فلسفه و عضو هیئت تحریر مجله «کوباسوسیالیستا» است. نیشته یی که بعد ازین توضیحات مختصر در زیر ارایه می گردد، جواب به سوالی است که چپ بودن امروز به کدام معنی است. موصوف در اینجا تفاوت میان «چپگرایی» و «چپ بودن» قایل می شود. وی مینویسد: «تعریفی برای چپ به معنی چپ بودن... به نظر من در بر گیرنده مشخصه های فردی و سازمانی چون ضد سرمایه سالاری، علمی، اتنیک - اخلاقی، انقلابی، فعال و مبتکر و همچنان انترناسیونالیست می باشد. این مشخصه ها و خصوصیتها سزاوار آنست تا به توضیح گرفته شوند و من در سطور بعدی به آن خواهم پرداخت!». مقصود ازین موضع آنست که «بشریت امروز در برابر پرابلمهای جدی قرار دارد که موجودیت شانرا تهدید می نمایند و مبرم ترین وظیفه آنست تا شتابانی این پروسه را به کاهش رهنمون شد. بناءً {دستهای فعال کنونی هنوز هم کم است}. ولی این دستها جوابگوی سوالهای متعددی نیستند که طور مستمر دایره پرابلمها با آن مواجه اند: آیا تفاوتهای اساسی میان منطق و نیولیبرالیزم و منطق جمعی سرمایه سالاری وجود دارند؟ ممکن است که

با از پا در آمدن نیولیبرالیسم، امروز امپریالیسم پایان یابد؟ هرگاهی سرمایه داری لیبرال منتج به امپریالیسم و نیولیبرالیسم گردید، کدام انکشاف مثبتی را بشریت می تواند از سرمایه داری غیر-لیبرال انتظار داشته باشد؟ هرگاهی پرابلم اساسی سرمایه داری است، در آن صورت وظایف تاکتیکی نیروهای چپ کدامها خواهند بود؟»

وی یکی از تهدیدهای بزرگ را مبارزه با سکتاریسم نام می گذارد: «بزرگترین ضعف نیروهای چپ که اندک هم نبوده، در سده های پیشین و حتی امروز نیز در این امر نهفته است که یکجانب برای جانب دیگر یک جهان غیر قابل دسترسی را توصیه می کرد، و آنهم نه به خاطر آن که از فهم کافی برخوردار نبودند، بلکه چپ خود درک کافی از مسایل نداشت، و نمیتوانست برای خودش و دیگران راه های احساسی بشری را توضیح نماید. . . .

یکی از اشتباهات بزرگ که نیروهای چپ در سده پیشین مرتکب شد، همانا روحیه سکتاریستی بود که خود را در جایگاه پیشآهنگ محسوب می داشتند، با این تصور که یا در خدمت یکجانب و یا در ضدیت با جانب دیگر قرار دارند. این موضعگیری که در میان نیروهای چپ سده بیستم به طور جهانشمول گسترش یافته بود، زمینه های انشعاب، ضیاع وقت و صرف بی مورد انرژی را در بسیاری از مباحثه های ناب و ضروری باچشم پوشی از حقایق، مساعد نموده و بیانگر عطالت دانش علمی (عطالت آموزش) از پرابلمهای واقعی بود. مردود دانستن استدلالهای جدید که در میان بسیاری از گروههای چپ ترویج گردیده بود، ناشی از آن بود که استدلالهای مزبور با دگمهای پذیرفته شده مطابقت نداشتند و بدینوسیله مانع تحرک برای آنعده از گروه بندیهایی می شد که برای شان جایگاهی را در مبارزه ضد امپریالیستی متوقع بودند. چپ بالنده که خود را منشأ تغییرات انقلابی اعلام کرده بود، تغییرات خودی را هم مورد تأیید قرار نمیداد. این تخیل دگماتیستی و سکتاریستی مانع آن گردید تا در مورد دیگران به همان گونه یی که هستند، قضاوت کنند و آن این که گور کنهای جدید (سرمایه داری) از بطن خود سرمایه داری و تضادهای غیر قابل حل درونی آن برخاسته بودند. . . .

سکتاریسم نمیتواند درک عمیق این واقعیت را وسیله شود - انسانها بدون آن هم به راه خود ادامه می دهند. سیاست تقویت نیروهای ترقیخواه باید طور جمعی مورد بررسی قرار گیرد و آنهم در وجود سهم دادن حد اکثر این نیروها با در نظر داشت منافع و خواسته های شان، با روحیه پذیرش (این نیروها)، بدون تحدید، بدون رهبری عمودی و این که به این امری برد که

هیچ کدام صلاحیت دانش حقیقت مطلق را ندارد و این که ما همه از همدیگر آموخته می توانیم و باید بیاموزیم.»

در این نبشته موصوف از چپها مطالبه می دارد تا نماد علمیی از جهان را مدلل سازند: «یکی از عرصه های با اهمیت مبارزهٔ تقابل امروزین با سرمایه سالاری در ضرورت رسیدن دوباره به آن آرمانی نهفته است که نور افشان بر تأثیرات تعویضی پروسه های اجتماعی امروزین باشد. . . . هرگاهی به دریافت توضیح علمیی برای واقعیت توصیف شدهٔ بالایی دست نیابیم، هرگاهی ما پروسه هایی را که به بحران امروزی مدنی انجامیده است، مورد مطالعه قرار ندهیم (آنچه امروز در شعور و همچنان در برخورد انسانها نفوذ نموده است)، هرگاهی از ساختارهای موجود سیاسی و اجتماعی - اقتصادی، که امروز برای دور پسینهٔ سرمایه داری به سطح برانندهٔ تسلط رسیده اند، بهره مند نباشیم، در آنصورت نمیتوانیم به طیف وسیعی از خواسته های اکثریت و یا ایجاد زمینه های درک شعوری انسانها دست یابیم» . . . .

درین زمینه وی به این نظر است که مارکسیزم {بهترین دریچه} برای انتقاد از سرمایه داری است و ادامه می دهد: «. . . اما نظر مارکس، یک نظر اجمالی بود و در این رابطه نمیتواند بخشهایی از کل - نظریه منافع و خواسته ها - به استفاده گرفته شود».

برای مخاد و این امر به معنی «تبارز دادن دانش سیاسی است که در برگیرنده همه انقلابیون می باشد. دانشی که از هر دیدگاهی در گنه خویش بایست مبتکر باشد. با تأسف دانش سیاسی را فقط و آنهم نه بندرت در تکرار شدنها و عمومیتها، به شیوهٔ زبان کهن، که گویا در جهان هیچ چیزی عوض نشده باشد، به دست می آوریم. این امر به معنی مصافی برای چپهاست، تا با اتکاً به تعاملات روحیهٔ مبارزهٔ انقلابی و واقعیتهای جامعه، مجدداً از خود ابتکاری به خرچ دهند، چپ باید خودش را هر چه عمیقتر بشناسد و باید شعور خودی اش را تقویت نماید. از همینجاست که راه دیگری به جزء خروج از کوره راه آرزوها، اشتباهات و چوکات بندیهای فکری ریخته شده، وجود ندارد. ابتکار همیشه به معنی قطع رابطه با پیشینه است ولی در بر گیرنده پیگیری نیز می باشد.»

«مخادو» تأکید می ورزد که «وحدت نظر و عمل یکی از عناصر بنیادی علم» است. به همین دلیل باید «نظر نیروهای چپ ضد سرمایه داری {مجبوراست} به وسیلهٔ عملکردها بدرقه گردد. چپی که تنها متفکر است، دلایل ارایه نموده و به تحلیل مواضع مصروف است، ولی کار سیاسی - عملی از خود تبارز نمیدهد، هیچ ریسکی را نمیپذیرد، به پرابلمها فقط نظر اندازی می کند،

همان است که دیدگاهش با عدم موجودیت درک عملی مسایل آمیخته می شود. گذشته از این آنها برای جامعه یا این که به ندرت و یا قطعاً مفید نبوده و در اکثریت موارد بار دوش جامعه هستند. صرف این امر با اهمیت نیست که صفحات را پُر و وقت را ضایع کرد، یعنی این که انقلابها را روی کاغذ ترسیم و یا در سخنرانیها انقلاب کرد. رابطه میان نظر و عمل بیانگر یکی از اصول موجودیت چپها به مثابه نیروی تغییر دهنده می باشد.»

برای «مخادو» وحدت نظر و عمل به معنی وحدت عمل و ایتیک است: «چپها باید در کار عملی شان همیشه در این هماهنگی قرار داشته باشند که چه فکر می کنند و چه می گویند. ایتیک اعتقادات فقط در پراتیک سیاسی به اثبات می رسد. بدین ترتیب - به آنگونه که «فیدل کاسترو» می گوید - سوسیالیزم علم مماثل است. از همینجاست که الزاماً آن را با کلمات "ایزابل راوبیرس" بگوئیم که «ما مجبوریم خود را تغییر دهیم تا تغییر را وسیله گردیم». این بدان معنی است که ساختار سیستماتیک جهان نوین در درون خودمان، در جنبش انقلابی آغاز یابد. و آنها در برخورد هر یک از دست اندرکاران این جنبش، در سازماندهی نوع جدیدی از مناسبات در درون خود جنبش که در برگیرنده پراتیک جدیدی بوده، با برخورد دگرگونه یی ره آورد آن یک ایتیک جدید است.»